

خرده مطالب < مارو گرفتی >

گرفتی مارو

با دوستی کهنه ، که آورده اند ، ، کهنه اش نیکوست ، ، تلفنی گپ میزدیم ، صحبت از هر دری بود و حرف سرک می کشید از این گوشه به آن گوشه و در آخر شد هزار گوشه و در این میان گفت ، ، یه خونه برای پسر من توی سعادت آباد خریدم ، میدونی کجاست ، ، .
گفتم حتماً آنجا ست که مردمش هر شب گونی گونی سعادت به خانه می برند .
گفت ، ، گرفتی ما رو ، ،
گفتم ، مشکل دوتا شد .
اولش فکر میکردم که فقط اسم محله های تهرون رو (عمداً تهرون نوشتیم که کسی نفهمه بچه لین دونه آبادان هستیم) فراموش کرده ایم ، دیدیم که نه بابا حرف زدن هم یادمون رفته و همدیگه رو هم نمی فهمیم .
طرف کلی جون کند تا ما بفهمیم « گرفتی مارو » یعنی چه ، یعنی یه چیزیه مثل سر کار گذاشتی مارو ، که قصه اش چنین است .
روزی یه بیکار رسید به دوستش که اون هم مثل خودش بیکار بود ، سلامی و علیکی و پرسشی و پاسخی و رسید به جائی که این طرف پرسید ، ، کار پیدا کردی ، ، .
اون طرف گفت ، آره ترا هم میبرم سر همون کار .
پرسید کجا و چی ؟ ، گفت ، بغل دست دایم کار می کنم .
پرسید ، دایم سرکار چی کار می کنه ؟
گفت ، هیچی اون هم بیکاره .
گرفتی مارو .
نه بابا سرکار گذاشتی مارو .
این رو داشته باشید تا برسیم آخر کار .

کاندیدا های زمان شاه

پای تلویزیون نشسته بودیم (تلویزیون های شارپ قدیم چار تا پایه داشت) ، انتخابات مجلس نزدیک بود و بعضی کاندیداها که پارته شان قوی تر بود ، چند دقیقه ای شانس داشتند که برنامه هایشان را بعنوان تبلیغات انتخاباتی مجلس ، عرضه کنند .
بجان شما قسم (جان شما که ارث پدری ما نیست) هر کدام که می آمدند سر و ته حرفشان این بود که ، ، مامطیع و فرمانبردار اعلیحضرت همایونی شاهنشاه آریامهر هستیم و اهداف ایشان را در مجلس تعقیب خواهیم کرد ، ، .
جوش آوردم و گفتم ، ، بابا روی هر صندلی یه عکس آریامهر را بگذارید و تکلیف را روشن کنید و ما هم لازم نیست از پایه تلویزیون تا پای صندوق رای بیاییم ، ، .
دیدم والده ی آقا مصطفاکه شاهد صحنه بود ، یه لیوان آب خنک داد دست ما و گفت ، ، بخور تا آتیشت خاموش شه ، ، .

بدبختعلی رایگان

انتخابات آخرین دوره های مجلس شورای ملی (بقول توفیق ، ، مجلس شوروی خیری ،) بود چند روزی رفیق و همکار ما پیدایش نبود .
سرو کله اش که پیدا شد ، حالی و احوالی و پرس و جوئی (قربانت شوم ما مادر زاد فضول بودیم) که بی خیر کجا رفته ست و چه کردست ؟

دوست ما گفت ،، رفته بودم شهرستان و انگشتان دست راستم گلی درد می کند ،، گفتم بابا اگر عملگی رفته بودی باید که کمتر درد می کرد ، اگر هم کوه رفته بودی پاهایت ، طهارات هم که وظیفه دست چپ سرکارست ، پس بگو چه کردی ،، .
ایشان فرمودند، عموم وکیل مجلس شده (شایدهم دائی ایشان بود، بعد ازسی چهل سال اگر عمو و دائی را قاطی کنیم جرم مان زیاد سنگین نیست) .
گفتم ،، شما انگشتتان را کجا فرو گردید که ایشان وکیل شدند .
دوست دیگری که بهتر از ما میدانست که انگشت را کجا باید فروکردگفت ،، دهاتی فکر میکنی برگه های رای را کی نوشته .
چه باید کرد دوزاری ما دیر می افته ، خنده و شوخی تداوم کار بود در آن روز و آن دوست اعتراف کرد که اسم تک تک ما رو بفرم های مختلف روی برگه ها انتخاباتی نوشته است .
حالا چندبار اسم من بیچاره را ، کچلعلی و یا چراغعلی و یا بدبختعلی رایگان نوشته است خدا می داند .

نخست وزیری بهتر از بی کاریست

توی هر دوره ای یه سری جوک های بی مزه هم پیدا میشه ، که مثل بیماری مسری همه گیر میشه .
در دوره جوانی ما بارها گفته می شد که ،، نخست وزیری والا بهتر از بی کاریست ،، .
بفهمی نفهمی یه کمی لوس بنظر میاد، این جور نیست ؟
ولی اگر به این نکته کمی توجه داشته باشیم که ، هیچ وقت نمی گفتند ،، شاه بودن بهتر از بی کاریست ،، بلکه همیشه می گفتند ،، نخست وزیری بهتر از بی کاریست ،، میشه که بشه تصور کرد یه چیزهائی توی همین بی مزگی هست .
حالا که بزرگ شدیم و خوب فکر می کنیم ، می بینم زیاد هم بی معنا نبودست . یه نگاه به همین وضع فعلی بکنید و دقیق باشید .
یه نگاه به جهان سرمایه داری بکنید و قدرت تراس ها و لابی ها و بانکها را با رئیس جمهور ها ویا نخست وزیران و یا صدر اعظم های دولت ها مقایسه کنید .
بوطن خودمان هم اندک نظری و نه بیشترداشته باشید تا دریابید ، با حضور ولی فقیه ، مجلس خبرگان ، شورای مصلحت نظام ، شورای امنیت ملی ، شورای نگهبان و . . . و . . . نوکرتم واقعاً که ،
رئیس جمهوری شدن بهتر از بی کاریست .

قیصر کجائی که داداشِ تورو کشتند .

همین دیروز بود که تصادفی ، یکی دو صحنه از فیلم قیصر را توی سایت youtube دیدم . بازی بهروز وثوق ، مشایخی و بهمن مفید هرکدام بنوبه خودشان یک شاهکار بود همه و همه حتا نقش سومی های این فیلم هم خوب بودند(یکی نیست بگه ، برو غاز خودت رو بچرون و کار به سینما نداشته باش) ولی ناصر ملک مطیعی در همان چند صحنه کوتاه تیپ خاص خودش را به بازار سینما عرضه کرد که جاودانه شد .
توی سایت های مختلف فیلم کوتاهی بود از ثبت نام کاندیدا های رئیس جمهوری .
جوانی هم از سرزمین پهلوان پرور کرمانشاه زحمت مسافرت به تهران را بخودش داده بود .
خود داش فرمون فیلم قیصر بود ، فقط این یه تیکه رو کم داشت که دستش رو روی شکم چاقو خوردش بگذاره و عریده بکشه ،
قیصر کجائی که داداشِ تورو کشتند .

برو حاجی برو حاجی ، برو کشکت رو بساب حاجی

یکی یه روز گفت ،، چرا وقتی مسئله فقه ی مطرح می شود تخصص والا ترین حد ارزش را دارد ، ولی در مورد دیگر مشاغل تخصص امری پیش پا افتاده میشه ؟
نمیدانم اخبار مربوط به کاندیداهای ثبت نام کرده برای انتخابات رئیس جمهوری را پیگیری می کنید یا خیر ، اگر جواب بله است ، مثل خودم برایتان متاسف هستم ، وگر جواب منفی ست

که خوشا به سعادت تان .
نمیدانم سر آن مملکت چه آمده و چه شده . اجازه بدید تا قبل از اینکه گریه کنم قطع کنم ،
آخه جز گریه منو کاری نیست ، اگر عشق همینه . . .
و اما یک سؤال غیر فنی که بمن هم ربطی نداره (چرا که نه سر سیریم و نه ته مانده ی پیاز)
ولی راستی چرا ؟ وقتی مجلس خبرگان رهبری داریم و قرار هم هست (پراتنز باز ، پراتنز
بسته) رهبر انتخابی باشد ، راستی چرا امثال داش فرمون ما سرو کله شان برای ثبت مان
پیدا نمی شود ؟
راستی مگر انتخاب انتخاب نیست ؟ پس بابا فرقتش چیست ؟
اگر مشکل رساله اجتهاد نیست که ، قربانت شوم ، من از دوران جوانی بدلیل اینکه در خانواده
ای مذهبی بزرگ شدم رساله خوان بودم ، رساله بروجرد و بعد از آن چون پدر مقلد خوئی بود
رساله او و چند رساله دیگر راهم خوانده ام ، قربانت شوم کارین گذاشته اند و تفاوت رساله
های حضرات مراجعه تقلید با هم زیر چندصدم درصد است ، باور ندارید خود امتحان کنید .
واقعیت اینکه برای نسل جوان و تیز هوش فعلی ، مجموعه علم حضرات از دو ترم دانشگاهی
هم بیشتر نیست .
به زبان دیپلماسی وقتی این مسائل را در مورد کاندیداهای رئیس جمهوری پیش می آوردند
یعنی اینکه ، ، ،
برو حاجی برو حاجی ، برو کشکت رو بساب حاجی

زیر لحاف ملا نصر الدین

قدیم تر ها وقتی یه چیزی عجیبی رو می شد می گفتند ،، از زیر لحاف ملا در آمده .
ولا ما که نفهمیدیم ، این لحاف بیچاره ملا ، چه چیزائی که نباید زیرش پنهون باشه ؟
و اما این حضراتی که بیشتر از همه دارند برای آزادی و حق مردم پیراهن های خریداری شده
از تعاونی تولید و مصرف کارمندان دفتر رهبری پاره می کنند وچپ و راست به مراسم
سخنرانی آنها از طرف گروه های ناشناس کاملاً شناخته شده حمله می شود ، از زیر لحاف ملا
نصرالدین بیچاره بدر نیامده اند .
آقایان هرکدام پاسخگوی کلی مسائل باید که باشند .
آقای کروی که قربانش شوم چندتا کامیون باید سوابق و پست های ایشان را این ور آن ور
ببرد . اگر ایشان پاسخگوئی یکی ازفاجعه های پیش آمده در هر یک از مسئولیت های خود
شدند ، پس می شود که چیزی بشود .
آقای موسوی باید مجموعه . . .
بابا ول کن دلخوشی داری یا ، همه این چیز ها بازارگریمه ، ترو باش که چه چیزای رو جدی
می گیری
گرفتی مارو ؟
نه بابا یه ملت رو گرفتند ، هفتاد میلیون آدم سرکاریند .

رضا بایگان - بیست و دوم اردیبهشت ۸۸

reza@baygan.net

